

## «شناخت اسلام» در بستر اندیشه جامعه فکری ایران

سیدمحمدرضا حسینی بهشتی  
عضو هیات علمی دانشگاه تهران

متن کتاب «شناخت اسلام» که در بردارنده مجموعه کتاب‌های تعلیمات دینی است، در سال‌های دهه ۵۰ تدوین یافته که در آن، اندیشه‌های گوناگون در جامعه ما نقشی تعیین‌کننده در شکل‌دهی به جریان‌های فکری و فرهنگی آن داشته‌اند. از یک‌سو، در میان برخی از اقشار تحصیل کرده فرهنگی و دانشگاهی ما که به‌طور مستقیم یا غالباً غیرمستقیم با علوم تجربی سروکار داشتند، به‌واسطه خلط میان قلمروهای معرفتی، گرایش به‌جانب نگرش مبتنی بر اصالت علم (سیانتیسم) پدید آمده بود، به‌طوری که فراتر از دستاوردهای علم و صنعت جدید، یگانه معیار برای درستی هر اندیشه و سخنی را منوط به تأیید آن از جانب علم یا جامعه عالمان می‌دانستند. در این میان، نظریه داروینیسم و تکامل انواع، جایگاه ویژه‌ای را به‌خود اختصاص می‌داد.

در عرصه تفکر اجتماعی و سیاسی با آنکه نظام سلطنتی حاکم بر ایران هیچ‌گونه سنخیتی با اندیشه لیبرال دموکراسی نداشت، اما این اندیشه در میان عده‌ای به‌عنوان آرمانی مقبول در مغرب‌زمین قلمداد می‌شد که باید جامعه ایرانی برای گام برداشتن در مسیر پیشرفت به‌جانب آن حرکت کند؛ به‌ویژه آنکه این تفکر با نوعی کشش به‌جانب اباحیگری نیز همراه و محقق‌یافته بود. به‌دلیل محیط پرفشاری که از سوی نظام حاکم ایجاد شده بود و همچنین به‌واسطه شعارهای عدالت‌خواهانه مکتب مارکسیسم طیف گرایش‌های فکری چپ به‌ویژه با پشت‌گرمی فکری، تشکیلاتی و حتی مالی اردوگاه نظام کمونیسم در میان گروه‌هایی از تحصیل‌کردگان کشور حضوری فعال داشت. عمدتاً از دریچه همین جریان فکری، نگرش تکاملی تاریخی هگلی وایدنالیسم آلمانی با قرائت نقادانه، بلکه تخریب‌گرانه مارکسیستی در محیط فکری جامعه فکری کشور حضوری کم‌رنگ یافت.

در برابر چنین طرز نگرشی، اندیشه‌های تحصیل‌گرا (پزیتیویسم) و عمل‌گرا (پراگماتیسم) توجه جمع قابل ملاحظه‌ای را به‌خود جلب نمود.

به‌اقتضای فضای فکری پدیدآمده گرایش به هیچ‌انگاری (نیهیلیسم) با برگردان عمده آثار نیچه به زبان فارسی و تألیفاتی دارای همین مضمون از جانب نویسندگان داخلی برای خود جایی را باز کرده بود. در طی سال‌های نزدیک به تدوین کتاب‌های تعلیمات دینی اندیشه‌های اگزیستانسیالیستی به‌ویژه از طریق ترجمه آثاری از یاسپرس و سارتر و اندک مباحثی پیرامون هایدگر نیز پا به عرصه فکری کشور گذاردند.

کوشش مؤلفان کتاب‌های تعلیمات دینی بر این بود تا در چنین فضایی از اندیشه به معرفی دینی پردازند که از یک‌سو اندیشه‌ها، آرمان‌ها و راهبردهایی را برای زندگی انسان دیندار در دنیای معاصر بر



مبنای برداشتی اصیل از دین طرح می‌کند و از سوی دیگر، در قبال موضوعات مطرح‌شده از جانب این مکاتب دریافتی همراه با فهم و نقادانه دارد، بی‌آنکه به مواجهه‌ای مجادله‌آمیز با آنها پردازد.

در افق مؤلفان این کتاب‌ها، اندیشه دینی مطرح‌شده در کتاب‌های تعلیمات دینی که در سطح مدارس کل کشور تدریس می‌شد، علاوه بر آن، می‌بایست نقشی تصحیح‌کننده، هم برای آن دسته از طرز تلقی‌های قشری و سنتی از اسلام داشته باشد که آن را با تمامی مظاهر سنت دینی برابر می‌شمردند و یا به‌نوعی عرفان‌گرایی واقعیت‌گریز روی آورده بودند و هم برای جریان‌هایی از تفکر دینی که به اندیشه اصالت علم (سیانتیسم)، به مکاتب فکری گوناگون فوق - و به اقتضای شرایط آن ایام - به‌ویژه مارکسیسم گرایش داشتند.

کوشش نگارنده مقاله بر این است که با مبنا قراردادن محتوای کتاب‌های تعلیمات دینی نگاشته‌شده در آن ایام به کاوش در این باره پردازد که:

اولاً، طرز تلقی مؤلفان این کتاب‌ها از مکاتب و اندیشه‌های فوق چه بوده است؟  
ثانیاً، این طرز تلقی چگونه به‌نحو با واسطه و بی‌واسطه بر نگارش و تدوین این متون تأثیر گذارده است؟

ثالثاً، کوشش‌های اصیل و بدیع آنان برای معرفی چهره‌ای از اسلام به‌عنوان آئین متناسب با زندگی انسان در جهان امروزین چه بوده است؟

بدیهی است که پرداختن به این موضوع از گنجایش یک مقاله بسیار فراتر است و این نوشته تنها خطوط اصلی این پژوهش را ترسیم خواهد کرد تا در فرصت‌هایی دیگر بتوان به تفصیل آن پرداخت.